

# سیدمحمد

سرشناسه: آرپاتزاد، سیدمحمد، ۱۳۴۱ - - گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: فرزانهای از زندگی سردار سرتیپ شهید مهدی فردی / گردآوری و بازنویسی سیدمحمد آرپاتزاد؛ تهیه و تولید معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی؛ مجری طرح اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی؛ ویراستار: سیدمحمد آرپاتزاد.

مشخصات نشر: مشهد: نشر ایمان پور، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۶۸ ص. - مصورانه رنگی.

فروست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)؛ ج ۳۸ |

شابک: 978-622-6608-24-4

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: فردی، مهدی، ۱۳۲۴ - ۱۳۶۵.

موضوع: شهدایان -- ایران -- سرگذشتنامه

Martyrs -- Iran -- Biography

موضوع: سرداران -- ایران

Generals -- Iran

موضوع: شهدایان -- ایران -- شهید -- بازماندگان -- خاطرات

Martyrs -- Iran -- Mashhad -- Survival -- Diaries

شماره افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی. معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

شماره افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی. اداره هنری، اسناد و انتشارات

شماره افزوده: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)؛ ج ۳۸ |

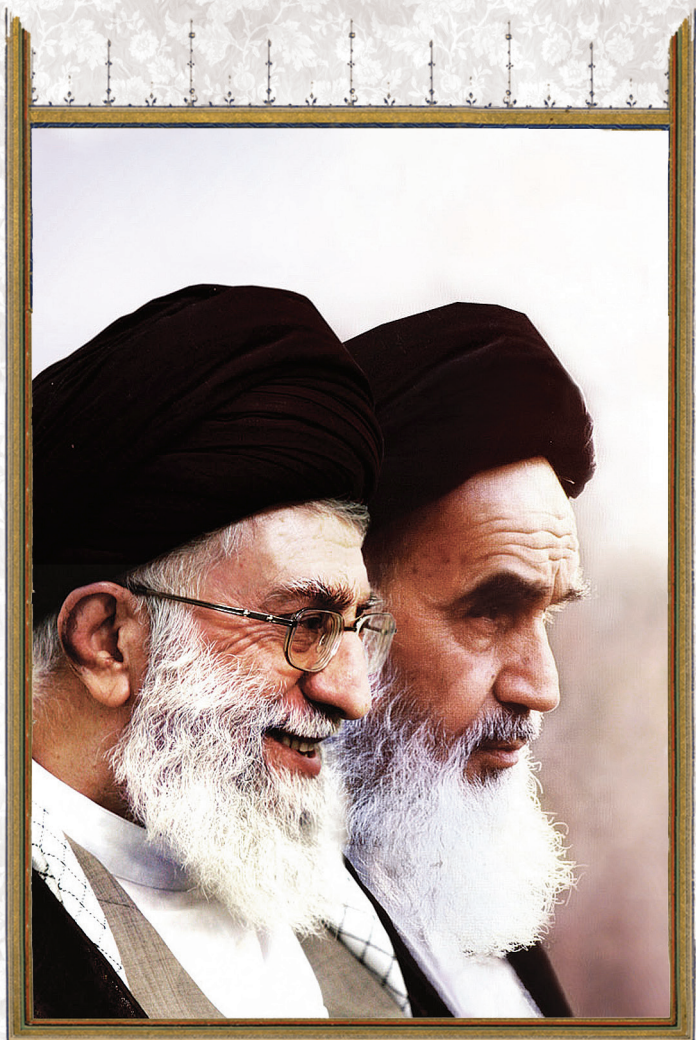
رده بندی کنگره: ۱۳۹۸ ج ۳۸ / الف / DSR86

رده بندی دیویی: ۹۵۵ / ۸۰۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۴۹۹۷۷



عَلَيْهِ السَّلَامُ  
وَالرِّضَا  
وَالْحَسَنِ  
وَالْحُسَيْنِ  
وَالْحَسَنِ  
وَالْحُسَيْنِ



ایثارنامه



مجموعه

عنوان کتاب: فرازهایی از زندگی سردار سرتیپ شهید مهدی فرودی  
عنوان فروست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)  
تهیه و تولید: معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی  
مجری طرح: اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

گردآوری

و بازنویسی: سید محمد آریانزاد

ویراستار: سید محمد آریانزاد

ناظر تولید: سید مجید حسینی

مدیر تولید: حمید دیانی

هماهنگی تولید: سید محمد آریانزاد

تطبیق اسناد: طیبه وزیری

مدیر هنری: عباس پرچی

دستیار صفحه آرا: بهناز فهمیده اسکندری

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: نشر ایمانپور

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۰۸-۲۴-۴

قیمت: ۵۰٫۰۰۰ ریال «غیر قابل فروش»

(چاپ و تکثیر این کتاب با ذکر منبع بلامانع است)

کلیه مطالب این کتاب بر اساس اطلاعات مرکز اسناد ایثار بنیاد شهید

و امور ایثارگران خراسان رضوی تدوین شده است)

## سخن اول

شهادت، فنا شدن انسان است برای نیل به سرچشمه نور و نزدیک شدن به هستی مطلق. شهادت عشق به وصال محبوب و معشوق در زیباترین شکل است. شهادت نه يك مردن، که يك انتخاب است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (سوره بقره آیه ۱۵۴).

به عبارتی دیگر، شهادت صفتی از «حیات معقول» است؛ زیرا در حیات معمولی، انسان همواره خود و ادامه بی پایان خود را می خواهد؛ لیکن در حیات معقول، فرد آن زندگی پاك از آلودگی ها که خود را در يك مجموعه بزرگی به نام جهان هستی در مسیر تکاملی می بیند که پایانش منطقه جاذبه الهی است؛ لذا شهید همواره زنده است و مرگ او در واقع انتقال از حیات جاری در سطح طبیعت به حیات طیبه پشت پرده آن می باشد. و چنین مرگی است که به تعبیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شریفترین و بالاترین نوع مردن است (أَشْرَفُ الْمَوْتِ قَتْلُ الشَّاهِدِ) و علی عَلَيْهِ السَّلَام آن را گرمای ترین نوع مردن

می داند. (أَكْرُمُ الْمَوْتِ الْقَتْلُ)

«شهیدان به ما می گویند شما خوف و حزن نداشته باشید. دلسردی و نومیدی نداشته باشید. نعمت الهی را، لطف الهی را، برکات الهی را در مقابل چشم ما نگه میدارند و این آن چیزی است که ما امروز به آن احتیاج داریم.» (امام خامنه‌ای رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ۱۳۹۴/۷/۵)

(فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ سوره آل عمران آیه ۱۷۰)

بدیهی است که در این سلوک معقول، تکریم و تعظیم شهیدان، تلاشی مقدس است در برافراشتن پرچم‌های سرخ استقلال و آزادی بشریت، از یوغ ذلت و اسارت و گام بلندی است در راستای احیای ارزش‌های مکتب توحید و عدالت؛ زیرا که، «شهادت، مرگ در راه ارزش هاست» و هر شهید، مشعلی است که در بلندای عزت و سرافرازی يك ملت، جاودانه می درخشد.

معاونت فرهنگی و امور اجتماعی  
بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

# مهدی فردوسی



تاریخ تولد: ۱۳۳۴/۱/۲ محل تولد: فردوس تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۴

محل شهادت: منطقه عملیاتی جزیره بوارین گلزار: بهشت رضا علیه السلام

آخرین سمت: فرمانده ستاد، فرماندهی سپاه منطقه ۴، معاونت لشکر پنج نصر

طلبه‌ی شهید مهدی فرودی، فرزند محمد اسماعیل و فاطمه، بیست و دوم فروردین ماه ۱۳۳۴ در محله‌ی تالار شهرستان فردوس به دنیا آمد. پدرش پس از عمری زحمت و رنج، زمانی که به عنوان آشپز در بیمارستانی مشغول خدمت بود، سگته کرده و دار فانی را وداع می‌گوید. مهدی در آن موقع، دو سال بیشتر نداشت.

مدرسه ابتدایی می‌رود و هم‌زمان به مکتب خانه‌ای که در همسایگی آن‌ها قرآن تدریس می‌شد، راه می‌یابد و به تحصیل قرآن می‌پردازد. محیط خانواده زمینه‌ی مذهبی داشت و آن‌ها نسبت به اسلام معتقد و متعصب بودند. مهدی



هم تحت تأثیر این اعتقادات و تعصب اخلاقی قرار می گرفت. خانواده با حقوق بازنشستگی پدر، قالی بافی خواهر بزرگش، عصمت و پس از آن کارگری مهدی در تابستان ها و مهم تر از همه با صرفه جویی و قناعت مادر، روزگاری گذراند. با اتمام امتحانات کلاس چهارم ابتدایی، به اتفاق خانواده به «مشهد» نقل مکان می کند. در دبستان «بزرگمهر» کلاس پنجم و ششم ابتدایی را پشت سر می گذارد.

تغییر محیط، پیچیدگی مردم مشهد در مقایسه با مردم «فردوس» کم کم «مهدی» را از سادگی و گوشه گیری جدا می کند و میان جمع بچه ها می کشاند. خواهرش با زمینه ی قوی مذهبی، در مشهد ضمن رفت و آمد به فاطمیه و نرجسیه، شروع به تحصیل در زبان عربی و تفسیر قرآن و دروس دیگر می کند. رفتار خواهر سر مشق ارزنده ای برای مهدی بود.

با ورود به دبیرستان، زمینه ی فعالیت در

عرصه‌های مذهبی و سیاسی برایش فراهم آمد. با حضور در جلسات مذهبی که هر هفته در مسجد «بناها» و بعضی از منازل برگزار می‌شد، خودش را به عنوان نوجوانی معتقد و فعال و ثابت قدم معرفی کرده و مورد توجه قرار گرفت.

پس از پایان امتحانات خرداد ماه در سال سوم دبیرستان، به مدرسه‌ی علمیه می‌رود و به تحصیل دروس اسلامی مشغول می‌شود. به واسطه‌ی روحیه‌ی حق‌طلبی، از همان سنین نوجوانی با حضور در جلسات مذهبی و سیاسی پا به میدان بسیار دشوار و سخت مبارزه علیه رژیم پهلوی می‌گذارد.

مبارزات را تقریباً از سال ۱۳۵۱ به صورت فعال و رسمی آغاز و تا پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷ بدون وقفه ادامه می‌دهد. در خلال شش سال مبارزه‌ی پی‌گیر و خستگی‌ناپذیر، سه بار دستگیر و روانه‌ی شکنجه‌گاه‌ها و زندان‌های رژیم پهلوی می‌شود. یک بار هم موفق شده و از

چنگ ماموران ژاندارمری (سابق) می‌گریزد.  
 مهدی در تیرماه ۱۳۵۲ به دلیل همکاری با شهید  
 هاشمی نژاد، داشتن کتاب، اعلامیه و مدارکی از  
 امام خمینی علیه السلام و فعالیت‌هایی بر علیه رژیم پهلوی  
 بازداشت و به جرم اقدام علیه امنیت ملی به سه  
 ماه حبس محکوم شد. پس از تحمل ضرب و شتم،  
 شکنجه، بازجویی‌های متعدد و گذراندن دوران  
 محکومیت زندان در ندامتگاه مرکزی مشهد در  
 اواخر مهرماه همان سال آزاد گردید. طبق اسناد  
 ساواک، تا تابستان سال بعد تمامی اعمال، رفتار  
 و فعالیت‌های مهدی تحت مراقبت مأمورین قرار  
 داشت. طی سال‌های ۵۲ ال ۵۴ سه مرتبه از طریق  
 ساواک دستگیر و زندانی گردید.

در فروردین سال ۱۳۵۸ با خانم نساء قلی زاده  
 دختری از منطقه‌ی محروم شهر فردوس ازدواج  
 می‌کند. حاصلِ نزدیک به ۷ سال زندگی مشترک  
 او، یک دختر به نام آسیه و دو پسر به نام‌های  
 محمد جعفر و قاسم می‌باشد که از او به یادگار

مانده اند. قاسم چهار روز پس از شهادت پدر به دنیا آمد.

مهدی پس از فردای پیروزی انقلاب اسلامی، نه در پی کار و زندگی شخصی می رود و نه به طمع نان و نام در صحنه خود نمایی می کند. او خویش را یک سره وقف انقلاب می نماید. او که تنها و تنها برای رضای خالقش گام بر می دارد، هر گاه می بیند به وجودش نیاز است، هر جا که باشد و در هر مقام و موقعیتی، درنگ نمی کند. پس از مدتی در سال ۱۳۶۰، تمام وقت خود را وقف سپاه پاسداران «مشهد» می کند و کارها و طرح های موفق و مؤثری را با کمک همکاران انجام می دهند. با شروع جنگی تحمیلی، بار دیگر شاهد حضور او در جبهه های مختلف از جنوب تا غرب و در کسوت گوناگون، از فرماندهی سپاه منطقه ۴ گرفته تا معاونت لشکر پنج نصر، از مسؤولیت های ستادی گرفته تا بسیجی ساده، یادگارهای ارزشمندی از خویش بر جای گذاشته

که تا ابد در دل تاریخ ثبت و در حافظه و یاد هم  
رزمانش باقی خواهد ماند.

پس از حادثه‌ی صحرای طبس و ناکام ماندن  
حمله‌ی نظامی آمریکا برای نجات گروگان  
های لانه جاسوسی در تهران، مهدی فرودی به  
همراه دو تن دیگر از دوستانش مسؤولیت انتقال  
و نگهداری پنج تن از این گروگان ها را به مدت  
چند ماه در مشهد برعهده می گیرد.

تا پیش از سال ۱۳۶۲ به همراه تنی چند از برادران  
هم رزمش به چند مأموریت حساس و امنیتی اعزام  
می شود. نظر به تجربیات مهدی و هوش سرشار  
و شجاعت کم نظیرش، در بهمن سال ۱۳۶۲، از  
طرف اطلاعات نخست وزیری، مأمور می شود تا  
به هندوستان برود. علی‌رغم تمام تنگناها و موانع،  
در مدت اقامتش در هند، اقدامات ارزشمندی  
انجام می دهد.

درمهرماه ۱۳۶۲ از هند بازگشته و چند ماهی  
را صرف نوشتن گزارش و کار در رادیو می کند.

بار دیگر راهی جبهه ها شده و در عملیات «بدر» شرکت می‌کند. در آن عملیات بسیاری از دوستانش به شهادت رسیده و مهدی مجروح شده و به «مشهد» باز می‌گردد. با کسب بهبودی مجدداً به رادیو می‌رود. در همین سال، با دعوت به همکاری در ستاد حج و زیارت، به مکه مشرف می‌شود. و پس آن چند صباحی دیگر در رادیو می‌ماند.

عملیات «والفجر ۸» از راه می‌رسد. واحد اطلاعات عملیات سپاه او را می‌طلبند. مهدی بلافاصله عازم منطقه شده و در حین عملیات مجروح می‌شود. مدتی در بیمارستان قلب تهران بستری و پیش از التیام جراحاتش به مشهد مراجعت می‌کند. بار دیگر به سرکار در رادیو می‌رود. انگار هیچ سدی مانع کار، تلاش و خدمتش نیست.

برای دومین نوبت به مکه معظمه مشرف می‌شود. ابتدا را ضی نمی‌شود. قصد داشت به جبهه برود. تنها زمانی به رفتن رضایت می‌دهد

که هم رزمانش به او اطمینان می دهند که فعلاً عملیاتی در پیش نیست.

آخرین نوبت در ۱۳۶۵/۰۷/۱۹ به جبهه اعزام و سرانجام در سحرگاه چهارم دی ماه ۱۳۶۵ در گرماگرم عملیات «کربلای ۴»، به هنگام حمل پیکر شهدا و مجروحین به پشت خاکریز در شلمچه، هدف گلوله و ترکش دشمن قرار می گیرد و به شهادت می رسد. پیکر او در منطقه عملیاتی جزیره بوارین به جا می ماند و در تابستان ۱۳۶۸ پس از اتمام جنگ، باقی مانده‌ی پیکر او کشف و از طریق پلاک همراهش شناسایی و در ۳۱ مرداد ماه همان سال تشییع و در گلزار بهشت رضا علیه السلام مشهد به خاک سپرده می شود.

از وی آثار زیادی مانند آلبوم‌های تصاویر شهدا، اشعار و خاطرات جبهه و کتابخانه‌ای با ۲۰۰۰ جلد کتاب باقی مانده است.

مهم‌ترین کتاب‌هایی که تاکنون درباره شهید مهدی فرودی منتشر شده، عبارتند از:

• شهید فرودی سردار کرانه‌های ایمان و علم و عمل.

### • لیک

(دل نوشته‌های عارف بسیجی شهید حاج مهدی فرودی) / به کوشش هادی سعادت، علی‌اکبر تراییان / موسسه فرهنگی، هنری و انتشاراتی ضریح آفتاب (مشهد) / ۱۳۷۷.

### • خاک من کجاست؟

(براساس روایاتی از زندگی شهید مهدی فرودی) / جلیل امجدی / نشر شاهد / ۱۳۸۴.

### • غریبه

(براساس زندگی شهید مهدی فرودی) / خسرو باباخانی / نشر ستاره‌ها (مشهد) / ۱۳۸۵.

### • یک نفر مثل او

(مهدی فرودی به روایت مهدی فرودی) / احد گودرزینی / نشر ستاره‌ها (مشهد) / ۱۳۸۵.

### • نشریه سردار آفتاب

(ویژه‌نامه شهید مهدی فرودی) / سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران و اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس خراسان رضوی / ۱۳۸۶.





یادمان شهید سرتزنده

# همدی فرودی

تولد: ۲۲ آذرماه ۱۳۲۳ فرودس

شهادت: ۱۴ شهریور ۱۳۶۵

فرزنده: ۱۱ شهید سرتزنده و همسر او

فرز سیده زهرا محمودی

۱۳۶۶



شورای شهیدان

روزی آقای فرودی به ما گفت: من تصمیم گرفته‌ام که ازدواج کنم. اگر صلاح می‌دانید بیاید به اتفاق هم به فردوس برویم. همراه ایشان به فردوس رفته و چند روزی را در آن جا بودیم. يك روز به روستای کوچکی در محدوده‌ی شهر فردوس رفتیم و وارد خانه‌ی بسیار محقری شدیم و ایشان حرف‌هایش را گفت و خیلی ساده کار تمام شد. من ندیدم که فرودی مجلسی بگیرد. خیلی عادی خانمش را عقد کرد و به خانه‌ی مادرش آورد و در منزل ایشان زندگی خود را آغاز کرد.<sup>۱</sup>

سید احمد رحیمی، دوست و هم‌رزم شهید

من هفت ساله بودم و محمدجعفر، دوسال و هفت ماهه که بابا شهید شد. مامان، قاسم را باردار بود و ما همه با ذوق و شوق، منتظر تولد داداش کوچولو بودیم.

آخرین بار که بابا به خانه آمده بود، مامان را که حال و روز خوبی نداشت، دکتر بُرد و کارهای اولیه‌ی پذیرش بیمارستان را انجام داد و کلی به من سفارش کرد که: «من ممکنه موقع تولد بچه نباشم. تو مراقب مامان باش!»

خانواده‌ی پدری من، ساکن محله‌ی توحید مشهد بودند و از آن جا که بابا تنها پسر خانواده بود، بعد از ازدواج، به همراه مامان، ساکن خانه‌ی پدری و هم خانه‌ی مادر بزرگم شدند. هر سه نفر ما در همان خانه به دنیا آمدیم و تا بعد از شهادت بابا، همان جا زندگی می‌کردیم. خانه‌ای دلباز با آشپزخانه و زیرزمین و انباری و سه اتاق خواب؛ دو اتاق متعلق به مامان، بابا و مادر بزرگ و اتاق وسطی، اتاق کار و جلسات بابا بود؛ همان اتاقی که کتابخانه‌ی معروف بابا هم در آن مستقر بود؛ کتابخانه‌ای با دوهزار جلد کتاب در زمینه‌های مختلف که میراث و یادگار او برای ما سه نفر است.

آسیه فرودی، دختر شهید



قبل از پیروزی انقلاب در سال ۵۷، مادر مهدی آقا مرا از پدرم خواستگاری کرد کہ پدرم بہ آن‌ها گفته بود، تا وقتی انقلاب بہ پیروزی نرسد، دخترم را بہ شما نمی‌دهم. چون دخترم شاید نتواند طاقت بیاورد و بین ما کہ فامیل هستیم، شکرآب شود.

بعد کہ انقلاب اسلامی پیروز شد، آن‌ها آمدند و گفتند: «الوعدہ وفا» پدرم ہم گفت: دخترم ہرچہ بگوید؛ همان است.

برای من ہم فرقی نمی‌کند چون مهدی مثل

بچه‌های خودم است و او را خوب می‌شناسم.  
 راستش درباره‌ی ازدواج من و مهدی، مثل الان  
 که دختر و پسرها با هم حرف می‌زنند، اولش با  
 هم حرفی نزدیم.

پس از گفتگوی خانواده با مهریه ۲۰ هزار تومان و  
 یک جلد کلام... مجید به عقد او درآمد.<sup>۱</sup>

---

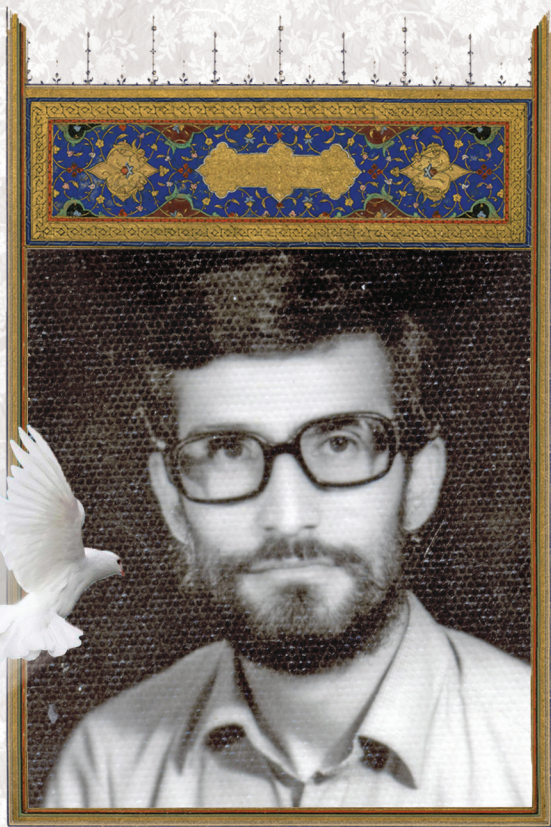
۱ روزنامه شهرآرا مورخ ۱۱/۱۸ / ۱۳۸۹ مصاحبه با خانم نساء قلی زاده  
 همسر شهید

از او سوال کردم، چرا بین این همه دختر دیلمه و شهری من را که سوادم آن قدر بالا نیست و در مشهد هم زندگی نمی‌کنم انتخاب کردید؟ مشهد شهر بزرگی است و من نمی‌دانم در آن جا چکار باید بکنم و پدر و مادرم در فردوس هستند؟! مهدی جواب داد؛ من شما را انتخاب کردم چون می‌دانم می‌توانی صبور و ابوذر زندگی من باشی. اگر شما از من خوشتان نمی‌آید، بفرمایید. اگر مرا با زندگی‌ام که می‌دانید، نمی‌توانم یک جا آرام بگیرم می‌پذیرید، باز هم بگویید. من شما را انتخاب کردم، چون می‌دانم مثل دخترهای دیگر از این شاخه به آن شاخه نمی‌روید و مثل ما



معتقد و دین دارید.

مشهد که برویم، همه جا را یاد می‌گیرید و این نمی‌تواند در زندگی ما مشکل ایجاد کند. من از سادگی و صداقت و ایمان او خوشم آمد. پدرم هم او را از بچگی می‌شناخت. یادم می‌آید که اعلامیه‌های امام را در باغ‌شان پنهان می‌کرد و پدرم به بهانه‌ی آوردن نان، اعلامیه‌ها را لای نان‌ها از آن‌جا با خودش می‌آورد و بین مردم پخش می‌کردند.<sup>۱</sup>



همیشه فکر می‌کردم، شوهرم در خانه‌ی ما یک میهمان عزیز است. جبهه که بود هر ۶ ماهی، چهار روز مرخصی می‌آمد. بیشتر گرفتار کارهای بچه‌ها برای اعزام به جبهه بود.

همان لحظات کمی را هم که با ما و بچه‌ها می‌گذراند، آن قدر مهربان و گرم بود که فکر می‌کردی، هیچ غمی نیست. آقا مهدی می‌گفت: اگر من در جبهه خیالم راحت است چون کسی مثل تو زندگی‌ام را اداره می‌کند. در جبهه به من می‌گویند؛ مهدی چرا تو دغدغه پشت سرت را نداری؟ می‌گفتم چون خیالم از خانه جمع است.<sup>۱</sup>

۱. روزنامه شهرآرا مورخ ۱۳۸۹ / ۱۱ / ۱۸ مصاحبه با خانم نساء قلی زاده

مهدی در اواخر دوران رژیم شاه، شب و روز به شهرستان‌ها می‌رفت. در روستاها اعلامیه پخش می‌کرد. به مبارزه‌ی مسلحانه روی آورده بود و اسلحه به دیگران می‌داد. در مرزهای پاکستان کنار چاه بهار در حالی که مسلح بود به دام افتاد و از دست مأموران نظامی گریخت.

مساجد و محافل مبارزه شهری را گرم نگه می‌داشت. به خانواده زندانیان سر می‌زد. در این زمان انقلاب اسلامی با رهبری امام و تلاش مردم به پیروزی نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد.<sup>۱</sup>

۱. لیبک (دل نوشته‌های عارف بسیجی شهید حاج مهدی فرودی) / به کوشش هادی سعادت، علی‌اکبر ترابیان / موسسه فرهنگی، هنری و انتشاراتی ضریح آفتاب (مشهد) / ۱۳۷۷

هنگام ورود امام در او غوغایی برپاست. تبلور همه آرزوها و امیالش اینک به وطن می‌آید. به اتفاق چند تن از یارانش عازم تهران می‌شود. در مراسم استقبال، سخت کوشی وی برای آنانی که او را می‌شناختند، قابل تحسین بود.

مدتی در مدرسه‌ی رفاه و کمیته‌ی اداره‌ی دوم مشغول به کار می‌شود. و پس از مدتی راهی شهر مشهد گردید تا با شناخت و آگاهی که از این شهر دارد دست به کاری زند و کمر همت به بندد تا دین خود را نسبت به اسلام و امام و انقلاب ادا کند.<sup>۱</sup>

۱. لیبیک (دل نوشته‌های عارف بسیجی شهید حاج مهدی فرودی) / به کوشش هادی سعادت، علی‌اکبر ترابیان / موسسه فرهنگی، هنری و انتشاراتی ضریح آفتاب (مشهد) / ۱۳۷۷

عملیات کربلای چهار چند روزی به تأخیر افتاد. ما دیدیم مدتی مهدی فرودی در بین بچه ها نیست. وقتی جویا شدیم گفتند: چون همسرش قرار بوده وضع حمل کند به مشهد رفته است. وقتی به مشهد می‌رسد خانمش را به بیمارستان می‌برد و بستری می‌کند. چون وضع حمل خانمش دو سه روز به طول می‌انجامد، از خانمش قبل از این که وضع حمل کند، خدا حافظی کرده و خودش را به جبهه می‌رساند تا در عملیات شرکت کند. و در همین عملیات به شهادت می‌رسد.

در عملیات والفجر ۸ بعد از گذشت ۱۷ روز از عملیات، یادم هست که از لابه لای نخلها به صورت پراکنده عراقی می‌آمد و خودشان را تسلیم می‌کرد. در یکی از این روزها دیدم مهدی فرودی دو نفر از همین عراقی‌ها را پشت سرش روی موتوری که داشت سوار کرده و دارد می‌آورد. در صورتی که ایشان اسلحه ای هم نداشت و عراقی‌ها می‌توانستند به راحتی از پشت سرایشان را از پا در آورند. وقتی آمد، گفت: از آن همه آدم، دو نفر هم سهم من بود که آوردم تحویل بدهم.

کاروان ما منزل به منزل می رود، تا به سرزمین شوق و شور و عشق و ایمان پا گذارد، و اینک منِ عاصی نیز همسفر مرغان تیز پروازی شده ام که سیرشان در ملکوت اعلی است، می روند تا به جایی رسند که همه شور و همه شوق است و همه خدایینی است، و اوست که اینک باید از این بوستان گل هایی بچیند و از تک شاخه های این گلشن همیشه بهار، دسته گلی برای خود برگزیند، چه خوب است که این خار را نیز در میان گل ها ببرد، آیا این ممکن است؟! راستی چرا خودداری کنم و از مرگ نگویم و حال آن که هر روز آن را نزدیک تر می بینم و بهتر



می شناسم و بیشتر شیفته آن می شوم ، به گمان  
 من این مردان بزرگی که دوستان ما بودند و امروز  
 گویی شهادت را زودتر بودند ، نه تنها همیشه  
 زنده خواهند بود بلکه زندگی واقعی نصیب آن  
 هاست ، زیرا ما که با این جسم خاکی در بندیم ،  
 نیازهایی داریم که پیوسته ما را در رنج و عذاب  
 دارد و اما روح که آسمانی و جاویدان است ، بدین  
 خرابه افتاده و به گرفتاری های پست زمینی دچار  
 شده تا به عظمت لاهوت پی ببرد .



## شهادت در مسیر نجات

با جناق من ، هم رزم شهید مهدی فرودی بود. او تعریف می کند: در جریان عملیات کربلای ۴ وقتی آتش دشمن خیلی سنگین بود، مجروح شدم. مهدی با این که خودش دچار جراحت بود، زخمی های دیگر را به پشت خط می برد. سراغ من هم آمد و مرا به پشت خط برد. بعد برگشت که دیگر مجروحان را منتقل کند و همان جا شهید شد.<sup>۱</sup>

حجت الاسلام علی براتی، دوست شهید

## یک لیوان چای داغ!

سال ۵۹ در مقر فرماندهی سپاه با مهدی همکار بودیم. در طبقه‌ی دوم ساختمان مستقر و آبدارخانه طبقه‌ی پایین بود.

باین که مهدی فرمانده ما بود، وقتی می‌رفت برای خودش چای بریزد برای دیگران هم می‌آورد. یک روز وقتی طبق عادت رفته بود چای بیاورد، یک نفر به دفتر ما مراجعه کرد و مشخص بود توسط دیگران پُر شده است و حسابی اعتراض دارد. دنبال مهدی فرودی می‌گشت.

گفتیم: «چند لحظه صبر کن، آقای فرودی می‌آیند.»

مهدی سینی به دست وارد اتاق شد و جلوی

همه یک لیوان چای گذاشت.  
 به صورت اتفاقی یک لیوان چای روی دست  
 مهدریخت. به همین دلیل دوباره به آبدرخانه  
 رفت.  
 به آن فرد گفتیم «آقا فرودی ایشان بودند.»  
 خیلی جا خورد و با حالت پشیمانی دفتر را ترک  
 کرد<sup>۱</sup>

جعفرملکی، هم رزم شهید

## خودسازی و دیگران

واقعاً غیر ممکن بود که کسی با شهید فرودی یک برخورد داشته باشد و مجذوب وی نشود. یکی از کارهای این بزرگوار خودسازی خود و دیگران بود.

یادم هست زمانی تعدادی از روحانیون جوان مبارز را جمع کرده و با خود تا کوه‌های خلج برده بود که کمی تفریح کنند. آنان که با لباس روحانیت و نعلین به پا داشتند درخواست صبحانه کرده بودند اما وی با وعده‌ی این‌که نهار خوبی تدارک دیده و در محلی که کمی جلوتر است، سفره نهار را آماده کرده ایشان را به ادامه راه تشویق کرده بود. بعد از مدتی که این طلبه‌های جوان با همین وعده کوه پیمایی کرده

بودند، خسته شده و عنوان کرده بودند که جلوتر نخواهند رفت مگر این که وی نهاری که وعده داده بود را به ایشان بدهد.

در همین زمان آقا مهدی بقچه ای را که به همراه داشت باز کرده و مقداری نان و پنیر را در جلوی این همراهان کوه گذاشته بود و گفت: بفرمایید این هم نهار! آنان که با دیدن این سفره جا خورده بودند، شروع به اعتراض کردند که این چه غذایی است که پس از این همه کوه پیمایی به ما می دهی؟ شهید پاسخ داده بود، شما چگونه سربازان امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَوْجَهُ السَّيِّفِ هستید که نمی توانید کمی جلوی شکم و خواسته‌ی نفس خود را بگیرید؟! با این روش که نمی توانید مردم را هدایت کنید. بدین گونه شهید به این روحانیون جوان مبارز درس مردم داری و تحمل و مدارا داده بود.

جواد چشمه نور، دوست و هم رزم شهید





قبل از انقلاب در جریان کارهای مبارزاتی و فعالیت‌های فکری، با حمید پارسانیا (عضو فعلی شورای عالی انقلاب فرهنگی و استاد دانشگاه) که خانه‌شان در کوچه زردی بود، در ارتباط بودم. هم زمان با مهدی فرودی هم آشنا شدم و به منزل این بزرگواران بسیار رفت و آمد داشتم. آن چه به ذهن من می‌رسد، سعه‌ی صدر مادر ایشان و بعد هم همسر بزرگوارشان است. همراهی و حمایت مادر و همسر ایشان باعث شده بود مهدی به این درجات برسد. اگر آن‌ها با شهید فرودی همراهی نمی‌کردند، شاید هیچ وقت این اتفاقات بزرگ رقم نمی‌خورد و باید

قدردان آنها نیز باشیم.

مریم فرودی، خواهر بزرگوار شهید هم پابه پای برادر در فرآیند انقلاب کمک می کرد. ایشان در جذب خانم‌ها به فعالیت‌های مبارزاتی بسیار تلاش می کرد و در جریان اعتراض عمومی مردم مشهد در روز ۱۰ دی ماه سال ۵۷ نقش بسیار مهمی در سازمان دهی خانم‌ها داشت.

علاوه بر برنامه‌های ورزشی، کتاب‌خوانی و... مهدی فرودی به مسایل اجتماعی هم اهمیت می‌داد.

ما را به مناطق محروم شهر می‌برد تا مشکلات طبقه فرودست جامعه را ببینیم و بعد به ساختمان‌های ششصد دستگاه که منطقه‌ی مرفه‌نشین شهر (در آن موقع) بود، می‌برد و این‌گونه فاصله‌ی طبقاتی را به ما نشان می‌داد. با ارتباطاتی که در تهران با گروه «منصورون» داشت ما را به تهران برد و وضعیت مردم فقیر دروازه‌غار را به ما نشان داد.

سال ۵۲ به همت شهید فرودی در حوزه‌ی

علمیه معلم زبان انگلیسی داشتیم.  
کتابخانه‌ی جامعی در مدرسه راه‌اندازی کرده  
بود و رساله‌ی امام خمینی علیه السلام را که آن موقع  
ممنوع بود، بین طلاب دست به دست می‌کرد.  
واقعاً اگر شهید فرودی نبود از تحصیل در حوزه‌ی  
علمیه انصراف می‌دادم.

آن وقت‌ها در کوچ‌های توحید ۶ زندگی می‌کردیم. شوهرم یک کتابخانه داشت که وسط دو تا خانه‌ی ما بود. همه‌ی جلسه‌ها و مهمان‌هایش در آن‌جا برگزار می‌شد.

توی این فکر بودم که کتابخانه را به حیاط ببریم. در دی‌ماه ۶۵ وقتی خبر آوردند، باور نکردم که همسرم مفقود شده باشد. می‌گفتم: حتما اسیر است و امید داشتم. اما دو سال بعد در سال ۶۷ پلاک و مقداری استخوان را دوباره تشییع کردیم و باور کردیم مهدی به آرزویش که شهادت بود، رسیده است. حضور او را همیشه احساس می‌کنم.

نساء قلی‌زاد، همسر شهید



## سربازی نام

## ونشان

فرودی، فردی عارف، درس نخوانده سالک بود، می توانست در مسؤولیت های دیگر باقی و از گلوله و خطر محفوظ بماند، ولی خود این مسیر را انتخاب کرد تا در جبهه حضور داشته باشد. شهید فرودی از کارمندان رادیو و کارکنان بعثه رهبری بود، کارهای زیادی را تجربه کرده است، شهید به دنبال جایگاه و مقام نبوده است، هر جا که نیرو لازم بود و کسی حضور نداشت که به اسلام و مردم مسلمان خدمت کند، حضور پیدا می کرد.

قبل از انقلاب با توجه به اختناق سیاسی موجود در کشور و شهر مشهد، شهید فرودی در مدرسه‌ی علمیه‌ی موسی بن جعفر، کلاس‌های

داستان نویسی و چند کلاس آموزشی دیگر برگزار می‌کرد. آموزش‌هایی که برخی از آن‌ها هنوز وارد مدارس علمیه‌ی ما نشده است و نیاز است که به این قضیه توجه ویژه شود، شهید فرودی این کلاس‌ها را برگزار می‌کرد تا جایی که ساواک خطر این مدرسه‌ی علمیه را برای دستگاه سیاسی خود مشاهده و مدرسه را تعطیل کرد.

شهید فرودی خود را سرباز بی نام و نشانی می‌دانست که هدف او باید خدمت به مردم در هر جایی که می‌تواند کارآمد باشد، عمل کند. گاهی در کوی دانشگاه تهران، زمانی در حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد. در دوران جبهه تمام وقت خود را در مقابل گلوله‌های دشمن گذاشت. می‌توانست در قسمت دیگری، در پشت جبهه کار کند. با این حال خط مقدم را پذیرفت.<sup>۱</sup>

---

۱. هم‌رزم شهید فرودی و از رزمندگان عملیات کربلای ۴، سخنرانی استاد رحیم پور ازغدی در مراسم یادواره شهید مهدی فرودی و شهدای عملیات کربلای پنج در فرهنگسرای غدیر مشهد ۱۳۹۲/۰۹/۲۸



همه می دانستند که مهدی زیر نظر آقای خامنه‌ای است و از ایشان الگو می گیرد. می گفتند: تو بچه جان! هنوز کوچکی و تو را می کشند.

می گفتند: انقلاب هرگز پیروز نمی شود. یادم هست آقا مهدی سه سال به انقلاب مانده می گفتند تا ۳ سال دیگر انقلاب پیروز می شود. مهدی هر جا بود می گفت: شاه ظلم می کند، مخالفان را در دریاچه نمک می ریزد و بچه‌هایی مثل ما را در زندان شکنجه می کند. آن زمان هنوز زندان نرفته بود. وقتی ساواک دستگیرش کرد آن قدر کوچک بود که به عنوان صغیر آزادش کردند. جرمش پخش اعلامیه‌ها و نوارهای امام خمینی بود که بیشتر آقای هاشمی نژاد آن‌ها را در اختیارش می گذاشتند.

نساء قلی زاد، همسر شهید

ما یک زندگی خیلی ساده را با ایشان شروع کردیم و عمر زندگیمان هفت سال بود. تازه وارد هفت سال می شد که شهید شدند. فعالیت‌هایش پس از پیروزی انقلاب بیشتر شده بود.

می خواستند یک کشور جنگ زده را که از رژیم طاغوت گرفته اند با تلاش شبانه روزی آن گونه که دوست داشتند، در آورند. بچه های خالص و مخلص دور هم جمع شده بودند تا آثار طاغوت از کشور و مردم پاک شود. یادم می آید اگر کسی نفت نداشت، همسایه ها نفتشان را با یکدیگر تقسیم می کردند و هیچ نگران فردا صبح نبودند که نفت، برنج یا آذوقه شان تمام شود.



در حمله‌ی خیبر، چراغچی مجروح شده بود. آقا مهدی او را از جبهه به تهران برده و بسته‌ی کرده بود. در آن عملیات از بچه‌های خوب و فرماندهان خیلی کشته بودند. روحیه‌شان به هم ریخته و وضعیت اعصابشان با دفعات پیش متفاوت بود. ایشان باید به خانواده‌هایی که فرزندانشان شهید شده بودند خبر می‌دادند.

به ایشان گفتم: چرا شما مرغ خوش خبر می‌شوید و خبر شهادت را شما می‌دهید؟ مهدی خندید و گفت: چه کنم... این یک مأموریت است. گفتم: دوست ندارم شما مرغ خوش خبر خانه‌ها شوید! گفت: اگر چه برای خانواده‌شان

خبر خوبی نیست ولی خود شهید به لقاء...  
 می‌رسد و جایگاهش خوب است. هر چند تا  
 وقتی که بخوایم خبر را به آن‌ها بفهمانم، خودم  
 خیلی زجر می‌کشم. اما می‌دانم که انشاء...  
 مبارک است.

نساء قلی زاد، همسر شهید

علاقه‌ی وافر وی به ترویج و تبلیغ باعث می‌شود که در سال ۶۲ به اداره رادیو وارد شود- مسؤولیت برنامه‌های مختلف- هم فکری و کمک به کلیه‌ی دست اندرکاران رادیو- نوشتن مطلب و...

پس از دو سال فاصله از رادیو و انجام مأموریت‌های خارج از کشور، اوایل سال ۶۴ به سنگر تبلیغ رادیو برگشت و پرتلاش و استوار مشغول به کار شد. حضور مهدی در هر محیطی باعث دلگرمی و افزون شدن توان سایرین بود.

تهیه‌ی برنامه‌ی سحر ماه مبارک رمضان، شیوه‌ای جدید را در تولید و آرایه برنامه‌های مذهبی، متنوع و متناسب با روحیه‌ی انقلاب، جبهه و جنگ در صدای جمهوری اسلامی گشود.<sup>۱</sup>

۱. لیبیک (دل نوشته‌های عارف بسیجی شهید حاج مهدی فرودی) / به کوشش هادی سعادت، علی‌اکبر ترابیان / موسسه فرهنگی، هنری و انتشاراتی ضریح آفتاب (مشهد) / ۱۳۷۷

سال ۵۳ یا ۵۴ یادم هست که آقای فرودی یک سری کتاب آورد و در چاه منزل ما مخفی کرد، بعداً هم توسط ساواک به اتفاق آقای حقیقت نیا و برادرم دستگیر شدند و پس از ۴۸ ساعت که بازداشت بودند به دلیل این که در ساواک نتوانست از این ها مدرک و سندی بگیرد آن ها را از زندان آزاد کردند.<sup>۱</sup>

رمضان رحیمی، دوست شهید

۱. قرارگاه فرهنگی سردار شهید مهدی فرودی

## راهپیمایی خواهران

اولین باری که به صورت رسمی از طرف آقای فرودی به من اعلام شد که شما باید این کار را انجام بدهی (راه پیمایی خواهران در تاریخ ۱۳۵۶/۱۰/۱۷ که قرار بود از میدان شهداء به سمت چهارراه خسروی انجام شود)، قرار شد ما نقش انتظامات و حفاظت از خواهران را به عهده بگیریم. راهپیمایی با حضور ۱۰۰ الی ۱۵۰ نفر از خواهران شروع شد. یک پرده ای هم که روی آن نوشته شده بود (ما خانواده های زندانیان سیاسی، خواهان آزادی مبارزان دربند هستیم) را در پیشاپیش خود حمل می کردند. مقداری که رفتند، نیروهای شهربانی و ساواک حمله کردن، که بلافاصله ما خواهران را متفرق کردیم و تعدادی از این خواهران هم دستگیر شدند.<sup>۱</sup>

سید احمد رحیمی، دوست و هم رزم شهید

۱ قرارگاه فرهنگی سردار شهید مهدی فرودی





من برای اولین بار مهدی فرودی را در سال ۵۳ که از زندان آزاد شده بود دیدم . یادم است که ایشان بسیار لاغر و نحیف شده بود چون دوستانی که قبل از زندان با ایشان آشنایی داشتند عنوان می کردند که ، فرودی این گونه نبوده است .

چهره‌ی ایشان را که دیدیم ، خیلی متاثر شدیم وقتی او از بازجویی‌ها و مصائبی که بر سرش ایشان آمده بود برای ما تعریف می کرد ، ما اصلاً باورمان نمی شد که وی چگونه توانسته این همه شکنجه را تحمل کند و دست از هدفش ، بر ندارد . در همان جلسه‌ی اول ، یک سری از کتاب هایی که دستش بود را به ما داد و ما رفتیم و آن‌ها را مطالعه کردیم .<sup>۱</sup>

**سید احمد رحیمی، دوست و هم رزم شهید**

۱ قرارگاه فرهنگی سردار شهید مهدی فرودی

سه محور اصلی کار و حرکت را در زندگی شهید فردوی شاهدیم. قبل از انقلاب در مسیر نهضت و انقلاب امام عَلَيْهِ السَّلَام قرار می‌گیرد و در ارتباط با این موضوع دستگیر و به زندان می‌افتد بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب و تشکیل نظام اسلامی این مسیر در دفاع از انقلاب ادامه پیدا می‌کند و نقطه‌ی برجسته‌ی این ادعا، حضور وی در دفاع مقدس و اتصال اعتقادی و عاطفی با این میدان و مقطع است.<sup>۱</sup>

۱. سخنان سردار نظری فرمانده سپاه امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام به سلوک و زندگی و عمل رفتار شهید فرودی، تاریخ انتشار: ۰۷ دی/کد خبر: ۹۰۹۴۱۴۷ خبرگزاری بسیج

امروز وقتی دوستی که بسیار دوستش می داشتم  
گفت: باز می خواهی بروی منطقه؟! گفتم: بله.  
گفت: ای بابا! دیگه ول کن، بگذار اون ها  
که نرفتن، برن و ...

بعد از این که جوابش را دادم. گفتم: تو هم  
خودت را هم سفر این کاروان کن ...  
این کاروان دور پرواز بالا و بالاتر خواهد رفت و  
بر اوج خون و پیروزی خواهد نشست. و آن گاه تو  
خواهی دید که بگویی، ای کاش با شما بودم!  
سفر ما، سفر دل های عاشق و مشتاق لقای یار  
است.

ما به سرزمینی می رویم که مسیحا نفسان

عاشق در آن جا به جان بخشی نشسته اند و ...  
 دیدم برای جستجوی حقیقت باید به آب و  
 آتش زد و بی نام و نشان اما آگاهانه، پروانه شد  
 و در آتش شمع حق، سوختن را آزمود. که در این  
 راستا کلام امام را آویزه‌ی گوش کردم و دست  
 در ریسمان او که تداوم جبل ا... است، انداختم.  
 چرا که این روزگار نه روزگار گوشه‌گیری است  
 و چله نشستن و روزگار شطحیات گفتن. که  
 حقیقت چنین به دست نیاید.<sup>۱</sup>

۱. لیبیک (دل نوشته‌های عارف بسیجی شهید حاج مهدی فرودی) /  
 به‌کوشش هادی سعادت، علی‌اکبر ترابیان / موسسه فرهنگی، هنری و  
 انتشاراتی ضریح آفتاب (مشهد) / ۱۳۷۷

## گزیده‌ای از نامه شهید به مادرش

مادرم، خوشا به حالت اگر فرزندت لیاقت و ظرفیت شهادت را یافت و در راه خدا، لیبک به ندای نماینده‌ی امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ داد و اگر این امانت را به خدا سپردی و خدا قبول کرد، خوشحال باش و خدای را شکر کن که خدا نعمت شهادت را نصیب فرزندت کرد و مباد، مباد صبر و بردباری را فراموش کنی و دشمن اسلام را شاد.

همیشه بر لب لبخند داشته باش و اگر هم خواستی گریه کنی، بر مظلومیت حسین عَلَيْهِ السَّلَام و خاندانش و یارانش گریه کن و بدان راضی نخواهم شد اگر خدای ناکرده برای از دست

دادن فرزندت شکور نباشی و از خدا گله کنی!  
**قسمتی از وصیت نامه شهید خطاب به دخترش**  
 فرزندم ... و تو شاهد باش، شاهد عصر  
 خویش که پدرت و دوستان پدرت در خون  
 خویش غلطیدند تا تو و همه‌ی فرزندان آینده‌ی  
 اسلام، بر صراط حق بمانید، ما با کاروانی که  
 قافله سالاران آن سید و سرور ما بود، نایب مولایمان  
 امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى  
 فَرَجَهُ الشَّرِيفَ بود، حرکت کردیم اندکی را  
 با کاروان آمدیم، و کاروان هنوز در گذر است  
 آری فرزندم تو و همه‌ی دوستانت مثل پدرت و  
 دوستانش به کاروان پیوندید و رهسپار وادی  
 عشق شوید، که خیر دنیا و آخرت و کمال  
 انسانیت را جز این طریقی نیست.

...دخترم، الان کنار اروند رود هستم و  
 سنگرهای دشمن را آنسوی رود به تماشا نشسته‌ام،  
 اگر توفیق داد و ظرفیت و لیاقت شهادت داشتم  
 هیچ وقت اندوهگین مباش و بدان که دیر یا زود  
 همه‌ی ما در قیامت همدیگر را ملاقات خواهیم

کرد و من زودتر می روم. دخترم درست را بخوان،  
مادرت را کمک کن، حجابت را خوب رعایت  
کن تا انشاء الله در آینده مادری باشی که علی  
اکبرها و علی اصغرها را در دامان خود پرورانی.  
ارزش‌های اصیل انقلاب را پاس بداری. در  
راه حفظ ارزش‌های اسلامی بکوشید و نگذارید  
فرصت طلبان راحت طلب و سازشکار ارزش‌ها را  
مبدل به ضد ارزش کنند. از حزب بازی و باند که  
مانع رشد و روی کار آمدن افراد لایق می‌شود همه  
را بر حذر دارید...





## گزیده‌ای از وصیت نامه‌ها

### شهیدان

... شاید این آخرین نامه ای باشد که  
برایتان می نویسم مادر عزیز و بزرگوام که  
هیچ گاه نتوانستم برایت فرزند مفیدی باشم  
و جز رنج سختی بر رنج هایت نیفزودم به  
بزرگواریت بر من بیخشای و خدای را شاکر  
باش که فرزندی در راه خدا داده ای و او  
نیز قبول کرده است باشد که اگر ثواب  
در اعمال من باشد شما را نیز نصیب شود  
و انشاءالله در پیشگاه حضرت دوست  
روسفید گردیم.

مادر عزیز بر شهادت من شیون نکنید  
و چنانچه از سوز دل اشکی بریزید به یاد  
آورید مظلومیت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را  
و بر مظلومیت خاندان پیامبر که ما نیز در  
مظلومیت آنان شریکیم گریه کنید.

همسر بزرگوaram، شما نیز چنین کنید و  
بر من بیخشایید که نتوانستم به تمامی  
وظایفم در قبال شما عمل نمایم انشاءالله  
در تربیت صحیح و اسلامی آسیه و جعفر و  
کوچولوی جدیدمان که نمیدانم نامش  
را چه گذاشته اید بکوشید و تلاش کنید  
بچه ها درس را بخوبی بخوانند و از ادامه  
تحصیل علم باز نمانند تا انشاءالله در  
آینده افراد مفیدی برای اسلام و انقلاب  
گردند...

... بار دیگر توصیه به تقوا و خویشتن  
داری مینمایم مبدا عکس العمل شما در  
قبال بی تقویان و اهل دنیا چنان اعمال  
خود آنان باشد و سفارش می‌کنم که  
در مقاطع حساس انقلاب آنجا که ایثار و  
فداکاری لازم است خود را فدا کنید تا  
ارزش‌های اسلامی بماند و هیچ‌گاه اجازه  
ندهید نظام جمهوری اسلامی زیر سؤال  
برود. که مولا و مقتدای شما امام علی علیه السلام  
نیز در مقاطع حساس انقلاب در صدر  
اسلام چنین کرد.

خداوند همه شما را حفظ کند و برای  
خدمت به اسلام و مسلمین موفق و  
مویدتان بدارد. خدایا، خدایا، تا انقلاب  
مهدی خمینی را نگهدار والسلام...